

نشریه علمی پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷، ص ۱۹۲-۱۶۳

مقایسه تطبیقی تعلیم و تربیت در شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه هومر

الهام شاهوردی* - دکتر مسعود سپهوندی**

چکیده

تعلیم و تربیت یکی از بنیادی‌ترین اصول در تمامی فرهنگ‌های بشری و پلکانی برای عروج به عالم انسانی است و هدف عمده پیامبران و مصلحان اجتماعی چیزی جز تعلیم فضایل تربیتی و پرورش خصائل نیک انسانی نبوده است. از منابع مهم تعلیم و تربیت آثار فاخر ادبی، منظومه‌های شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه هومر هستند که پر از نکته‌ها و دستورالعمل‌های تعلیمی و تربیتی‌اند و تاکنون کمتر به آن‌ها پرداخته شده است. از این رو با مطالعه کتابخانه‌ای این آثار می‌توان ضمن شناخت مؤلفه‌های تربیتی دو فرهنگ ایرانی و یونانی به این مهم دست یافت که مهم‌ترین دغدغه‌های تربیتی هر یک از این فرهنگ‌ها کدام‌اند؟ و چگونه می‌توان با شناخت و تدوین، تشریح و تفسیر آن‌ها نسل امروز را به آموختن و تبعیت از این اصول نیک اخلاقی سوق داد. مقایسه تطبیقی آثار مورد اشاره بیانگر این واقعیت است که مؤلفه‌های تربیتی مانند نرم‌خویی، رایزنی

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد shahverdielham@yahoo.com

** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد(نویسنده مسؤول)

sepahvandimasood@gmail.com

تاریخ پذیرش ۹۷/۱۰/۳

تاریخ وصول ۹۷/۷/۵

و... در این دو فرهنگ علاوه بر اینکه نقاط مشترک بسیاری دارند، برای تأمین سعادت نوع بشر چه در گذشته و چه امروز نیز بسیار کارساز و راهگشا هستند و در حماسه هومر این مؤلفه‌ها در مراحل اولیه تکامل اندیشه بشری هستند درحالی‌که حماسه فردوسی در این زمینه بسیار کامل‌تر و پخته‌تر است و وضوح و شفافیت مؤلفه‌های تربیتی در آن بسیار بیشتر از حماسه هومر است.

واژه‌های کلیدی

تعلیم و تربیت، شاهنامه، ایلیاد، ادیسه، هومر، فردوسی.

۱. مقدمه

از آنجا که بررسی‌های تطبیقی متون جهان به‌ویژه شاهکارهای شاهنامه فردوسی و ایلیاد و ادیسه هومر سبب ایجاد مقایسه فرهنگ‌های دو کشور ایران و یونان می‌شود، با این روش تفاوت‌ها و شباهت‌ها نیز روشن‌تر می‌شوند. «ادبیات تطبیقی فلسفه‌ای نو در ادبیات و نظریه‌ای جدید در علوم انسانی است که شاکله آن بر اساس پدیده ادبی به‌عنوان یک کلیت و نفی خودکفایی فرهنگی استوار است» (یوست، ۱۳۸۸: ۴۹). «بر اساس تعریف مکتب آمریکایی، ادبیات تطبیقی از یک سو مطالعه ادبیات در ورای مرزهای کشورها و از دیگر سو، مطالعه ادبیات میان ادبیات و سایر حوزه‌های دانش بشری است» (Remak, 1961: 1). شاهنامه فردوسی و ایلیاد و ادیسه هومر از زمره آثاری هستند که ابعاد چندجانبه و فراگیر آن‌ها به‌تمامی کاویده نشده و پژوهش نگردیده است. شاید علت این امر غلبه بُعد حماسی و جذبه‌های حماسه در شاهنامه و ایلیاد و ادیسه بر دیگر ابعاد آنان باشد. از جمله موضوعاتی که در شاهنامه و ایلیاد و ادیسه مورد بررسی قرار نگرفته یا به‌گونه‌ای محدود و گذرا مطرح شده، موضوع تعلیم

و تربیت است. «تربیت کلمه عربی و معادل (Education) در انگلیسی است. در فارسی از آن به آموزش و پرورش هم یاد می‌شود. از نظر ریشه‌یابی کلمه انگلیسی واژه تربیت به این نتیجه می‌رسیم که تربیت عبارت است از «بیرون کشیدن کودک از حالت نخستین و از خود بیرون آمدن او» بعدها به معنای مراقبت که در پرورش و تغذیه کودکان اعمال می‌شود، مراقبت در امر پرورش روحی آنان و آموختن علم و مهارت نیک به آن‌ها نیز به کار رفته است» (شریعتمداری، ۱۳۸۵: ۴۱).

«ادبیات تطبیقی به معنای نقد و بررسی ادبیات ملی و قومی و رابطه تاریخی آن با ادبیات بیگانگانی است که ادبیات آن‌ها از مرز زبان قومی و مکتوب به آن فراتر رفته باشد. ادبیات تطبیقی قادر است از طریق شناساندن میراث‌های تفکر مشترک، به تفاهم و دوستی ملت‌ها کمک مؤثر بنماید و زمینه را برای خروج ادبیات بومی از انزوا و عزلت فراهم می‌کند، و آن را به عنوان جزئی از کل بنای میراث ادبی جهانی در معرض افکار و اندیشه‌ها قرار می‌دهد» (غنیمی، ۱۳۷۳: ۲۷-۴۴).

ادبیات هر ملتی انعکاس‌دهنده تفکر و اندیشه و فرهنگ و رسوم آن ملت است. با مقایسه ادبیات دو قوم و یا دو ملت به اشتراکات و افتراقات فرهنگی آن دو ملت پی می‌برند. «یکی از نکات بارز شاهنامه، پندها و مطالب عبرت‌آموز و دستورات اخلاقی آن است. برای دستیابی به این منظور، فردوسی از هر فرصتی سود جست و هر رویدادی را بهانه قرار داده است. حتی شاهان و پهلوانان نیز برای نیل به این هدف به کار گرفته شده‌اند. آن‌طور که گویی فردوسی همه را برگمارده تا در ضمن شرح زندگی‌نامه آن‌ها مطالب حکمت‌آموز خود را از زبان آنان بیان دارد» (متصف مجابی، ۱۳۸۳: ۳۷).

در این مقاله، نگارندگان ضمن معرفی فردوسی و هومر، به بررسی و مقایسه تطبیقی تعلیم و تربیت به صورت کتابخانه‌ای، توصیفی تحلیلی، در شاهنامه فردوسی و ایلیاد و ادیسه هومر می‌پردازند.

۱-۱. فردوسی

«استاد بزرگ و بی‌بدیل ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی طوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران و یکی از شاعران مشهور عالم و ستاره درخشنده آسمان ادب فارسی و از مفاخر نامبردار ملت ایران است، و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، سرگذشت او مانند دیگر بزرگان دنیای قدیم با افسانه‌ها و روایات مختلف درآمیخته است مولد او قریه باژ از قریه ناحیه طابران (یا: طبران) طوس بوده، یعنی همان‌جا که امروز آرامگاه اوست، و او در آن ده در حدود سال ۳۲۹-۳۳۰ هجری در خانواده‌ای از طبقه دهقانان چشم به جهان هستی گشود...» (صفا، ۱۳۷۳: ۱۱۶).

۲-۱. هومر

«هومر (اومیروس) کهن‌ترین و نامدارترین حماسه‌سرای یونانی است. وی را از افتخارات سرزمین یونان باستان می‌دانند. در قرن نوزدهم در وجود داشتن چنین شاعری شک کردند، ولی اکنون اکثر محققان معتقدند که وی در قرن هفتم قبل از میلاد می‌زیسته است. بنا بر روایات هومر نابینا بوده است» (معین، ۱۳۷۱: ۲۲۹۸).

در کتاب فرهنگ ادبیات جهان درباره شرح احوال هومر آمده است: «درباره زندگی، تاریخ تولد و آثار هومر، حماسه‌سرای بزرگ یونانی نظرهای مختلفی وجود دارد. هرودوت، مورخ یونانی نوشته است که هومر چهار قرن پیش از وی می‌زیسته و اگر این نظر صحیح باشد، هومر در قرن نهم پیش از میلاد می‌زیسته است. درباره زادگاهش نیز هفت شهر را نام برده‌اند، از جمله از میر از شواهدی که در منظومه‌ای به نام سرودی به آپولون متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد به دست آمده است، هومر مردی نابینا بود. که در جزیره نن اقامت داشته است. در این جزیره انجمنی از شاعران وجود داشته به نام «هومرید» که هومر را بنیان‌گذار آن دانسته‌اند. هومر را شاعری می‌شناسند که شاهکاری حماسی به نام ایللیاد و ادیسه را خلق کرده است. این دو اثر نشان می‌دهد که هومر سخنوری توانا و ضمناً شاعری حرفه‌ای بوده است. ایللیاد مرکب از ۲۴ دفتر و ۱۵۶۸۱ بیت است. و ماجرای چهل روز از آخرین روزهای جنگ ده‌ساله یونانیان را که

ضد شهر تروا صورت گرفته، بیان می‌کند. تروا مرکز استان ترواس در باختر آسیای صغیر و در کرانه دریای اژه و در دهانه تنگه داردانل قرار داشته و حادثه مربوط است به حدود سال ۱۱۸۴ پیش از میلاد. نبرد نیز بر سر زنی خوبروی به نام هلن، همسر منه لاس، فرمانروای اسپارت صورت گرفته است که توسط پاریس شاهزاده تروا و فرزند پریام پادشاه آن سامان ربوده شده است. منه لاس با آگاهی از ربودن همسرش از همه شهریاران یونانی یاری می‌طلبد و با سپاهی گران و به فرماندهی مبارزی جنگاور، اما سبک‌مغزی به نام آگامنون که در عین حال برادر منه لاس است، علیه تروا وارد جنگ می‌شود. این جنگ به دلیل دیوارهای ستر تروا که آن را تسخیرناپذیر کرده و دلاوری‌های هکتور، پسر بزرگ پریام، ده سال به طول می‌انجامد و طی آن دلاوران بسیاری به هلاکت می‌رسند. سرانجام نیز حماسه بزرگ ایلیاد با مرگ هکتور به دست آشیل رویین‌تن به پایان می‌رسد در حالی که روایت به ظاهر نیمه‌تمام است و از اینجا آنچه بر این مبارزه پایان‌ناپذیر بین یونانیان و مبارزان تروا گذشته، نتیجه فکر و ذوق دیگر شاعران و قصه‌پردازان و نمایشنامه‌نویسان بوده که صحنه‌ها و ماجراهایی بدان افزوده‌اند. حماسه دیگر هومر، یعنی ادیسه نیز شامل ۲۴ دفتر است. در شرح بازگشت شاهان و پهلوانان، از جمله اولیس به وطن و نقل سرگذشت او. اولیس که دچار طوفان شده و کشتی خود را از دست داده، سال‌ها دچار سرگردانی می‌شود و از سوی دیگر پنه لوپ، همسر پرهیزگارش با آزار خواستگاران روبه‌روست که می‌پندارند اولیس مرده است. در پایان اولیس به وطن بازمی‌گردد و از خواستگاران همسرش انتقام می‌گیرد. منظومه‌های هومر بی‌تردید نقش مهم و انکارناپذیری در پرورش ذوق هنرآفرینان یونانی و دیگر شاعران و نمایش‌نامه‌نویسان و نویسندگان جهان ایفا کرده است و بسیاری از شاهکارهای فن‌ناپذیر ادب جهان با الهام از این دو کتاب به وجود آمده‌اند و متفکران بزرگی چون ارسطو در کتاب فن شعر خود و هوراس، شاعر رومی، در دیوان اشعارش، هومر را به درجه خدایی ستوده‌اند» (خزائل، ۱۳۸۶، ج ۶: ۵۱۱۸-۵۱۲۰).

۳-۱. پیشینه تحقیق

در مقام مقایسه شاهنامه با آثار بزرگ ادبی جهان، تحقیقات فراوانی صورت گرفته است. به طور اختصاصی درباره موضوع این مقاله با عنوان مقایسه تطبیقی تعلیم و تربیت در شاهنامه و ایلید و ادیسه هومر، در میان مقالات نگارش یافته موردی پیدا نشده است، اما از میان این تحقیقات فراوان به تعدادی از مهم ترین آن‌ها اشاره می‌شود: مقاله‌هایی درباره ادبیات تعلیمی مانند «بررسی تطبیقی اشعار تعلیمی فردوسی و حافظ» (یلمه‌ها، ۱۳۹۰)، «ادبیات تعلیمی و تربیتی در شاهنامه فردوسی» (جهانتیغ و دهرامی، ۱۳۹۰)، «مبانی آموزش و پرورش در شاهنامه» (فلاح، ۱۳۸۹)، «تعلیم دوستی در شاهنامه» (افراسیاب‌پور، ۱۳۹۰)، «نشانه‌شناسی تعلیم و تربیت در داستان زال و رودابه» (طغیانی و همکاران، ۱۳۹۳) و «ارزش‌های تعلیمی امثال شاهنامه» (داوری، ۱۳۹۳).

همچنین درباره تطبیق این آثار مقاله «بررسی تطبیقی کارکردهای پیشگویی در حماسه‌های بزرگ جهان (شاهنامه و ایلید و ادیسه)» (پشت‌دار، ۱۳۹۴) به نگارش درآمده است.

مقالات دیگری با عنوان «نگاهی انتقادی به حضور زنان در شاهنامه و ایلید و ادیسه» (رجبی دوغیکلابی و بالو، ۱۳۹۴) و «نگاهی تطبیقی به شاهنامه فردوسی و ایلید و ادیسه هومر» (ممتحن، ۱۳۸۸) نوشته شده‌اند که نویسندگان این مقالات تنها به بررسی جنبه‌های دیگر این موضوع پرداخته‌اند و البته برخی به اشاراتی در این مورد اکتفا کرده‌اند. مقالات ذکر شده نزدیک‌ترین نوشته‌ها به موضوع مقاله حاضر هستند که با وجود قرابت موضوعی با محتوای این مقاله تفاوت دارند؛ زیرا در این مقاله نگارندگان کوشیده‌اند به مقایسه تطبیقی کاملی از موضوع تعلیم و تربیت در این دو اثر بپردازند.

۲. بررسی تطبیقی تعالیم تربیتی

انسان موجودی تربیت‌پذیر است نه تنها پدران و مادران بدون هیچ‌گونه منت و

چشم‌داشتی به فرزندانشان آداب رفتار و گفتار یاد داده‌اند بلکه پیامبران، اولیاء‌الله، حکیمان و شعرا نیز همواره به انسان آموزش بی‌مزد و منت داده‌اند و می‌دهند. بیشتر مردم تصور می‌کنند که تعلیم و تربیت به معنای قرار داشتن در شرایط مطلوب روانی است اما به یقین فرهیختگان و غیرفهیختگان می‌توانند از صفاتی مانند وفاداری و وفای به پیمان، نیکنامی، شادی و سرزندگی، رایزنی با خردمندان و بزرگان، نرم‌خویی، دادگری و مهمان‌نوازی که به نحوی ارزشمند است برخوردار شوند. محتوای شعر تعلیمی در آثار شعرا متفاوت است؛ یکی مانند فردوسی و یا هومر تاریخ قومی را تعلیم می‌دهد، یکی مانند سعدی درس اخلاق می‌دهد، یکی مانند سنایی موعظه دینی می‌کند و... اما در این آثار هر دو شاعر فردوسی و هومر ادبیات حماسی و تعلیمی را در هم آمیخته‌اند. در این پژوهش غرض این است که با وجود فاصله مکانی و زمانی فراوان، افکار و عقاید این دو شاعر تا چه اندازه خویشاوندند. گرچه تفاوت فرهنگی بسیار است، انسان‌ها تا چه اندازه از سرشت مشترک تبعیت می‌کنند. در شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه هومر ابیات بسیاری در زمینه‌های گوناگون تعالیم تربیتی مذکور آمده است. در این پژوهش به بررسی انطباق مؤلفه‌های تربیتی فوق در این دو اثر بزرگ پرداخته می‌شود:

۱-۲. وفاداری و وفای به پیمان

وفاداری به معنای باوفا بودن، پایداری در دوستی و به سر بردن عهد و پیمان است (دهخدا، ۱۳۷۷).

در بسیاری از ادیان، فرهنگ‌ها و اسطوره‌ها از وفاداری به عنوان یک ویژگی ستایش شده نام برده می‌شود که البته پهلوانان شاهنامه، در وفاداری و وفای به عهد سرآمد هستند. برای مثال، کاووس و سودابه هر دو و هریک به موجبی از سیاوش یک چیز می‌خواهند: پیمان‌شکنی! یکی با افراسیاب و یکی با کاووس! و پاسخ سیاوش را

می‌دانیم. پیمان‌داری و وفای او عام و همه‌گیر است (نک: مسکوب، ۱۳۵۱: ۵۲).

بودیم یک چند در جنگ سست در آشتی او گشاد از نخست
 کسی کاشتی جوید و سور و بزم نه نیکو بود پیش رفتن به رزم
 و دیگر که پیمان شکستن ز شاه نباشد پسندیده نیک‌خواه
 (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۶۲)

سپس رستم به او گفت ما با افراسیاب آشتی کنیم و اگر احیاناً از پیمان آشتی
 سرپیچی کرد،

هم از جنگ جستن نگشتیم سیر به جای است شمشیر و جنگال شیر
 (همان، ج ۳: ۶۳)

کاووس که سیاوش را به جنگ تحریک می‌کرد، از یک طرف اگر سپاه را به طوس
 می‌داد باید به دربار باز می‌گشت و با نیرنگ سودابه مواجه می‌شد. از جانب دیگر با
 افراسیاب پیمان بسته بود که آشتی کند. و سیاوش با شرایطی پیشنهاد آشتی را می‌پذیرد
 ولی پدرش کاووس زیر بار نمی‌رود و سیاوش برای اینکه نقض پیمان نشده باشد و
 برخلاف رای پدرش هم عمل نکرده باشد، به توران پناه می‌برد. در چنین شرایطی بود
 که به بهرام و زنگه گفت:

نزادی مرا کاشکی مادرم و گر زاد مرگ آمدی بر سرم
 که چندین بلاها بیاید کشید ز گیتی همی زهر باید چشید
 بدین گونه پیمان که من کرده‌ام به یزدان و سوگندها خورده‌ام
 اگر سر بگردانم از راستی فراز آید از هر سویی کاستی
 (همان، ج ۳: ۶۸)

فردوسی به این مؤلفه تربیتی مهم در داستان بوزرجمهر سفارش کرده است.

خردمند باید که باشد دیبر همان بردبار و سخن‌یادگیر

هشیوار و سازیده پادشا
شکیبا و بادانش و راست گوی
جو با این هنرها شود نزد شاه
زبان خامش از بد بتن پارسا
وفادار و پاکیزه و تازه روی
نشاید نشستن مگر پیش گاه
(همان، ج ۸: ۱۴۲)

همچنین فردوسی پیمان شکن را مورد سرزنش قرار می دهد و چنین می سراید:
به دانش بود شاه زیبای تخت
که داننده بادی و پیروزیخت
مبادا که گردی تو پیمان شکن
که خاک است پیمان شکن را کفن
به بادافره بی گناهان مکوش
به گفتار بدگوی مسپار گوش
(فردوسی، ج ۸: ۲۷۷)

در ایلیاد انگیزه واقعی جنگ بر سر بی وفایی زنی به نام هلن بود که با وجود اینکه همسر و دختری داشت با مهمان خود، پاریس، پسر زیباروی تروایی، به تروا گریخت و مسبب جنگ ده ساله آخاییان و ترواییان شد که مصداق بی وفایی در این کتاب حماسی است. از طرفی پاریس که با ربودن هلن مسبب دیگر جنگ است، پیشنهاد می کند که با منلاس، شوهر هلن، به جنگ تن به تن پردازد و نتیجه کار هر چه شد مورد قبول هر دو سپاه باشد؛ اگر منلاس جان پاریس را بستاند، هلن و همه خواسته هایش به او بازگردانده می شود و اگر برعکس پاریس بر منلاس پیروز گردد، آخائیان شهر را به حال خود رها کرده محاصره را می شکنند و به خانه های خود بازمی گردند. پیمان بسته می شود و جنگ آغاز می گردد. منلاس می خواهد با زویینی کار پاریس را بسازد که آفرودیت، بانوی ایزد عشق، پاریس را در میان ابری پنهان می کند؛ این الهه طرفدار زیبایی و مهر است و پاریس را در بر می گیرد و به کاخ خود پرواز می دهد. در اینجا پیمان شکسته می شود و جنگ و نبرد آغاز می شود، در سرود سوم آمده است: منلاس «خود را به روی پسر پیام انداخت و پرچم او را گرفت و او را با خود به سوی یونانیان کشانید. بندی که از بافته ای گران بها بود و خود را به زیر چانه پاریس می بست، گلوی نازکش را می فشرد و او را خفه

می‌کر، و در یک دم بازمانده آتره پیروزی جاودانی می‌رسید اما ونوس venus دختر زئوس همان دم متوجه شد و آن بند استوار را گسیخت... اما آفرودیت، هم‌چنان که در توانایی خدایان است، پاریس را از زمین برداشت، ابری انبوه بر گرد او بیچید و به کاخ این شاهزاده پرواز گرفت» (هومر، ۱۳۸۹: ۱۳۶-۱۳۷).

اگرچه در مقابل این زن بی‌وفا در حماسه دیگر هومر، ادیسه، زنی وفادار، بزرگ، ستودنی و بی‌نظیر به نام پنلوپ وجود دارد که بیست سال تمام به ادیسه وفادار می‌ماند. این ویژگی وفاداری به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های تربیتی در آثار هومر است؛ وی به‌رغم اینکه از زنده بودن همسرش اطمینانی ندارد، با وفاداری و امید به بازگشت او خواستگاران را مقهور می‌کند. البته از آنجا که منتظر برگشتن همسرش به مدت بیست سال بود و قصد ازدواج با خواستگاران را نداشت هنگام روبه‌رو شدن با آنها، روی خود را می‌پوشاند «روی پوش رنگارنگ خود را به گونه‌های خود کشید» (هومر، ۱۳۸۶: ۲۷۰). پس از گذشت بیست سال زمانی که اولیس با او روبه‌رو می‌شود چون مطمئن نبود جلو نمی‌رود و او را در آغوش نمی‌کشد و دلیلش را این‌گونه بیان می‌کند: «نخست تو را نبوسیدم، آن‌چنان‌که اکنون می‌کنم زیرا همیشه دلم در سینه‌ام می‌لرزید که مبادا مردی اینجا بیاید مرا با سخنان خود بفریبد. چه بسا کسانی که جز فریب و بدخواهی چیزی در سر ندارند» (همان: ۳۴۱). زنی با این ویژگی‌های ستوده در آثار هومر کم‌نظیر است. در اینجا بی‌وفایی هلن و وفاداری پنلوپ هر دو قابل تأمل است. در /یلیاد هومر وفاداری و استوار ماندن بر پیمان نیز دیده می‌شود؛ یعنی آخاییان و ترواییان هر دو به عهد خود وفا می‌کردند و به پیمانشان استوار بودند. «پریام توانا را بدین جای بیاورید تا او خود برخیزد، آن نشانه‌های استوار پیمان و سوگندمان بر خاک فروغلتاند؛ نیز تا هیچ‌کس سوگندان زئوس را تباه نسازد و از آنها سر باز نتابد» (همو، ۱۳۸۹: ۶۳).

۲-۲. دادگری

دادگری در شاهنامه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. داد، نخستین و لازم‌ترین صفت برای پادشاهان برای ادامه حکومت آن‌هاست؛ دادگری اصلی است برای ایجاد امنیت اجتماعی در همه سطوح زندگی و برای همه انسان‌ها ضروری است. به عقیده خواجه نصیرالدین طوسی: «عدالت آن است که این همه قوت‌ها (حکمت، شجاعت و عفت) با یکدیگر اتفاق کنند و قوت ممیزه را امتثال نمایند» (طوسی، ۱۳۹۱: ۱۱۱). اگرچه در نگاه نخست این خصیصه مناسب حال حاکمان و کارگزاران به نظر می‌رسد، در واقع عدالت و داد مشمول همه دسته‌جات و طبقات اجتماعی است و در قرآن کریم درباره رعایت عدل و داد توصیه‌های فراوان شده است که نشان از اهمیت بسیار این مؤلفه تربیتی در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی دارد، آنچنان‌که آمده است: «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» (نحل: ۹۰) همانا خداوند به عدل و احسان امر می‌کند. و در آیه‌ای دیگر این‌گونه آمده است: «مَنْ یَأْمُرْ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلٰی صِرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ» (همان: ۷۶). کسانی امر به دادگری می‌کنند بر راه راست‌اند.

شاهنامه فردوسی یکی از معدود آثار حماسی است که در آن به‌کرات به موضوع عدل و دادگری و لزوم رعایت این خصیصه نیک تربیتی اشاره شده است:

چو داد و دهش باشد و راستی بیچسب دل از کژی و کاستی

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۷: ۴۳۹)

چو بخشنده باشی گرامی شوی ز دانایی و داد نامی شوی

(همان: ۱۹۰)

اما توصیه فردوسی در باب پاسداشت دادگری بیشتر ناظر به حال رجال سیاسی و کارگزاران حکومتی است.

او معتقد است:

که هر شاه کز داد گنج آگند بدانید کان گنج نپراکنند...
 گر اندر جهان داد پیراگنم از آن به که بیداد گنج آگنم
 (فردوسی، ۱۳۷۵: ج ۷: ۲۶۲-۲۶۳)

او دادگری را عامل تحسین همگان و خوشحالی زیردستان می‌داند:

به هر کار بار هرکسی داد کن ز یزدان نیکی دهش یاد کن
 (همان، ج ۵: ۹)

به تخت مهی بر هر آن کس که داد کند در دل او باشد از دادشاه
 (همان، ج ۸: ۵۳)

اگر دادگر باشی و پاک دین ز هرکس نیابی جز از آفرین
 (همان، ج ۲: ۱۱۰)

خنک شاه با داد و یزدان پرست کزو شاد باشد دل زیردست
 (همان، ج ۷: ۲۵۴)

در داستان جنگ خسرو پرویز و بهرام چوبینه، خسرو پرویز چون در جنگ احساس درماندگی می‌کند و تاب ایستادگی در برابر سپاهیان بهرام چوبینه را ندارد و قیصر روم که هم طبقه ایشان بوده و از جانبی پیوستگی خونی با وی دارد طلب یاری می‌کند. قیصر با زبانی پندآمیز حقیقت را به خسرو پرویز می‌گوید و او را به رعایت حال مردم و دادگری سفارش می‌کند:

چو بخشنده باشی و فریادرس بنازد به تاج و به تخت تو کس
 (همان، ج ۹: ۳۸۳ ملحقات)

در داستان سیاوش و افراسیاب نیز از زبان افراسیاب خطاب به بزرگان توران برای امر دادگری این گونه آمده است:

کنون دانش و داد یاد آوریم به جای غم و رنج داد آوریم...

همه باز گشتند سر پر ز داد نیامد کسی را غم و رنج یاد
(همان، ج ۳: ۵۳)

«در شاهنامه بیدادگری نکوهش می‌شود و رویدادهای آن همه نمایشی از پسندیدگی داد و ناپسندی بیداد است. شاهان دادگر به کام می‌رسند و بیدادگران به خواری و شوربختی گرفتار می‌آیند. بهرام گور و کسری از شاهان دادگرند و همین دادگری موجب رونق فرمانروایی آنان است، ضحاک و هرمز و شیروی بیدادگرند و همین مایه شوربختی آنان است حتی پادشاه خودکامه‌ای چون افراسیاب ستایشگر عدل و داد است» (سرامی، ۱۳۷۳: ۶۸۷).

در حماسه ادیسه نیز به دادگری اشاره شده است هنگامی که اولیس پس از بیست سال دوری از همسرش به‌عنوان یک غریبه، مهمان پنلوپ بود، وی با یک دریوزه‌گر، زدو خورد داشت؛ پنلوپ رسید و پسرش را برانگیخت تا با مهمان او خوش رفتاری کند. و هوای مهمان داشتن را از دادگری و اندیشمند بودن می‌دانست: «ای تلماک، مگر تو دیگر سرشت دادگران و رای فرزنانگان نداری؟ هنگامی که خرد بودی خرد و اندیشه در سر تو بیشتر بود ... اما تو دیگر سرشت دادگران نداری؛ دیگر اندیشه نمی‌کنی و گذاشته‌ای با مهمان ما چنین ناسازگاری بکنند» (همان: ۴۱۲).

در سرود بیست و چهارم ادیسه قبل از معرفی کردن خود که با پدرش درباره اولیس صحبت می‌کرد پدرش گفت «ای مرد بیگانه، تو درست به همان سرزمینی رسیده‌ای که در پی آن بوده‌ای؛ اما مردانی بی‌باک و بیدادگر آن را به دست گرفته‌اند. بیهوده بود که تو چیزی دادی، ارمغان‌هایی به مهمان خود بخشیدی. آه؛ اگر دوباره در سرزمین ایتاک به او برمی‌خوردی، از تو خوب پذیرایی می‌کرد و نمی‌گذاشت بروی مگر آنکه به هنگام خود ارمغان‌های بسیار به تو می‌بخشید؟ زیرا که دادگری همین است. کسی که نخست چیزی داده است باید چیزی هم بگیرد» (همان: ۵۴۵).

در سرود یازدهم نیز هدف شاعر توصیه به دادگری نبوده بلکه مبنی بر این است که شاهزادگان دادگرند.

روح مادر اولیس درباره تلماک به اولیس گفت: «تلماک بی آنکه نگرانی داشته باشد دارایی را به دست دارد و بسته به پایه‌ای که هرکس دارد همچنان که هر شاهزاده دادگری باید بکند برای ایشان سور برپا می‌کند؛ زیرا همه وی را میهمانی می‌کنند» (همان: ۲۴۳).

۳-۲. نیکنامی

نیک‌نامی در فرهنگ لغت به معنای حسن شهرت، خوش‌نامی و نیک‌نام بودن است (دهخدا، ۱۳۷۷). نیک‌نامی در فرهنگ اسلامی بسیار مورد توجه است. در قرآن کریم یکی از درخواست‌های ابراهیم نبی از خداوند نیک‌نامی است: «وَجَعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (شعراء: ۸۴): خداوندا برای من در بین مردم نام نیک قرار ده.

این ویژگی برجسته تربیتی در حماسه شاهنامه دیده می‌شود:

جز از نیک‌نامی و فرهنگ و داد ز رفتار گیتی مگیرید یاد

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۹)

نیک‌نامی هدف متعالی انسان است و به دست آوردن نام نیک و سرانجام نیک به معنای جاودانگی است، برای آن می‌توان جان داد و از همه نعمت‌های این جهانی گذشت. نیک‌نامی بزرگ‌ترین میراث فرهنگی است.

ز تو نام باید که ماند بلند نگر دل به گیتی ندارد نژند

به گیتی ممانید جز نام نیک هر آن کس که خواهد سرانجام نیک

همی گفت هرکس که مردن به نام به از زنده، دشمن بر او شادکام

(همان، ج ۲)

اگر توشه‌مان نیک‌نامی بود روان‌مان بدان سر گرامی بود

و گر آز و ورزیم و پیچان شویم پدید آید آنکه که بیجان شویم

(همان، ج ۱: ۲۲۲)

نام نیک انسان موجب عمر دوباره او می‌شود و در شاهنامه، بزرگمهر در سن جوانی

به جمع هفتاد نفره حکیمان و دانایان دربار انوشیروان می پیوندند. او وقتی در جمع، دهان به سخن می گشاید، همگان از دانش و هوش او حیرت زده می شوند و مشکلات و مسائل خود را از او می پرسند. یکی از سؤال های دانایان از بزرگمهر این است: با چه کاری می توان نیک نام شد؟ بزرگمهر در پاسخ می گوید: از گناه دور شوید همه جهان را مانند وجود خود بدانید و آنچه را که برای خود نمی پسندید برای دیگران نخواهید:

چه سازیم تا نام نیک آوریم	در آغاز فرجام نیک آوریم
بدو گفت شو دور باش از گناه	جهان را همه چون تن خویش خواه
هر آن چیز کانت نیاید پسند	تن دوست و دشمن دران بر میند
دگر گفت کوشش ز اندازه بیش	چه گویی کزین دو کدام است پیش

(همان، ج ۸: ۱۲۳)

ایشان گناه نکردن و تلاش بیش از اندازه کردن را عوامل به دست آوردن نام نیک معرفی کرده اند. فردوسی می گوید کسی در جهان تا ابد نمی ماند، عمر جاودان آدمی در نام نیک است.

که نام است اندر جهان یادگار نماند به کس جاودان روزگار

در ایلیاد و ادیسه هومر نیز تأکید بر به یادگار ماندن نام نیک از انسان شده است؛ برای مثال یکی از شهریان یونان، آگاممنون، شجاعت و مردن در میدان نبرد را سبب ماندگاری نام نیک می داند. او در عالم ارواح به آخیلوس می گوید: «ای پسر نیک بخت پله، ای که همانند خدایانی، تو در میدان های تروا دور از آرگوس کشته شدی... هر چند که تو مرده ای، سرفرازی تو از میان نرفته است. ای آخیلوس همیشه نیکنامی نو در میان آدمیزادگان خواهد ماند» (هومر، ۱۳۸۶: ۳۱۰).

قهرمانان مشهور حماسه هومر، هر نوع خطر را بر امنیت و عمر کوتاه همراه با سرفرازی را بر عمر طولانی بدون افتخار ترجیح می داده اند.

پهلوان اصلی جنگ تروا (آخیلوس) بر اساس اساطیر، خدایان از او خواسته بودند که بین زندگانی دراز همراه با گمنامی و زندگانی کوتاه با سرافرازی یکی را انتخاب کند و او دومی را انتخاب می‌کند. او مسبب پیروزی یونانیان در جنگ تروا شد. مادرش تیس، که الهه‌ای بود، پیش‌بینی کرده بود که اندکی پس از کشتن هکتور، خود او هم کشته خواهد شد و البته این‌گونه شد (نک: هومر، ۱۳۸۹: ۳۰۷).

پاتروکل یکی از بهترین دوستان آخیلوس نام نیک را مایه سرافرازی می‌داند: «پاتروکل بلند می‌گفت: ای مردم تسالی، ای هم‌آوردان پسر پله، ای دوستان من، هنر‌نمایی‌های باستانی خود را به یاد آورید، جنگاور باشید برای سرافرازی آخیلوس کارزار کنیم، که از زندگی وی و یارانش، نام نیک است که ما را سرافراز می‌کند و درین کرانه‌ها از همه نام‌بردارتر است» (همان: ۵۰۱).

۴-۲. شادی و سرزندگی

ایرانی که معمولاً در طی تاریخ سرنوشت و سرگذشت محزونی داشته است، با خواندن شاهنامه وارد یک دنیای آرمانی زیبا می‌شود که بر مبنای شرافت و صداقت و شادی و نیکی و بی‌آزاری بنا نهاده شده است. ایبات فردوسی معمولاً بدون سوءاستفاده از شگردهای مصنوعی ادبی به صرف توصیف این صحنه‌های دلربا، خواننده را غرق در لذت می‌کند. برای مثال در شروع کارزار بهرام چوبین با ساوه شاه خاقان ترک، منجم به بهرام می‌گوید در روز چهارشنبه که روز بلاست کاری انجام نده، لذا بهرام با یاران خود به باغی می‌رود و از کله سحر تا نیمه شب مشغول نشاط می‌شود (نک: شمیسا، ۱۳۹۶: ۲۹۹).

ستاره شمر گفت بهرام را	که در چهارشنبه مزن گام را
اگر زین پیچی گزند آیدت	همه کار ناسودمند آیدت
یکی باغ بد در میان سپاه	ازین روی زان روی بد رزمگاه
بشد چارشنبه هم از بامداد	بدان باغ کامروز باشیم شاد
ببرند پرمایه گس‌تردنی	می و رود و رامشگر و خوردنی

بیامد بدان باغ و می درکشید
چو پاسی ز تیره شب اندر کشید
طلایه بیامد به پرموده گفت
که بهرام را جام و باغ است جفت!
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۸: ۳۷۷).

فریدون نیز همچون دیگر شاهان، رامش دوست است و به شادی گرایش دارد. پس از آنکه کاخ و کشور را از وجود ضحاک پاک می‌کند، کندرو، وزیر ضحاک، پیش او می‌آید. فریدون به او دستور می‌دهد بساط رامش فراهم سازد:

بفرمود شاه دلاور بدوی
که رو آلت تخت شاهی بجوی
نیبذ آر و رامشگران را بخوان
پیمای جام و بیارای خوان
کسی کو برامش سزای من است
به دانش همان دل‌زدای من است
بیار انجمن کن بر تخت من
چنان چون بود در خور بخت من
(همان، ج ۱: ۷۱)

شادی و بزم از دید کیخسرو نیز، نیروبخش به پهلوانان است. بزم زیبایی او به افتخار پهلوانان در شب پیش از جنگ، از این دست است:

بفرمود خسرو به سالار بار
که خوان از خورشگر کند خواستار
می آورد و رامشگران را بخواند
وز آواز بلبل همی خیره ماند
غریونده نای و خروشنده چنگ
به دست اندرون دسته بوی و رنگ
همه تازه‌روی و همه شاددل
ز درد و غمسان گشسته آزاد دل
(همان، ج ۴: ۲۴)

کیخسرو در واپسین روزهای زندگی خاکی، درحالی‌که برای خود گوشه‌نشینی و پارسایی و دل از جهان شستن می‌پسندد، پهلوانان را پس از اندرز گفتن، به شادی ورزیدن سفارش می‌کند و ایشان نیز هفت روز به شادی می‌نشینند:

شما تیغ‌ها در نیام آورید
می سرخ و سیمینه جام آورید
به جای چرنگ کمان نای و چنگ
بسازید با باده و بوی و رنگ
(همان، ج ۵: ۳۸۲)

با خواندن شاهنامه فردوسی حالات روحی انسان‌ها شاد می‌شود، همان‌طور که شاهرخ مسکوب در خاطرات خود اشاره می‌کند که چندین بار در حالات روحی ناگوار شاهنامه او را نجات داده است: «هرچه در تار در خود تنیده کافکا گرفتار می‌شوم، آن بزرگوار [فردوسی] مرا برمی‌کشد و به آسمان می‌برد» (مسکوب، ۱۳۷۹: ۲۵۳). «گفت‌وگوی پیران و رستم را در نخستین دیدار پس از مرگ سیاوش خواندم و روحم سربلند شد. چه شاهکاری! چه پیرانی! به به. این زبان بدبختی ایرانی بودن را جبران می‌کند» (همان: ۳۲۶). در کتاب شاهنامه‌ها آمده است: «برای خود من هم این تجربه چند بار اتفاق افتاد و در ماه‌ها و سال‌هایی که حوصله هیچ‌کس و هیچ‌چیز حتی خودم را نداشتم شاهنامه مرا نجات داد» (شمیسا، ۱۳۹۶: ۳۰۰). در ایلید نیز اولیس به هم‌زمانش می‌گوید قبل از کارزار گندم بخورند و باده بیاشامند و هدیه‌های آگاممنون را به آشیل بدهند تا جان‌ش خشنود گردد: «فرمان ده که مردم آخایی گندم بخورند و باده بیاشامند تا بر نیروی خود بیفزایند» (هومر، ۱۳۸۹: ۵۹۱). و در جایی دیگر «درین میان شاه ما آگاممنون، وادار خواهد کرد دهش‌هایی را که به تو نوید داده است اینجا بیاورند و... و جان تو خشنود گردد؛ و چون در میان مردم آخایی برخواهد خاست، با سوگندی فرخجسته، گواهی خواهد داد که با زن گرفتار تو بی‌شرمی نکرده است. تو هم از سوی خویشان خشم را از ته دل خویش بران؛ و... سرکرده ما بزمی در سراپرده خود برای تو خواهد آراست» (همان: ۵۹۱). بنابراین در حماسه هومر نیز به فکر شادی و خوشحالی جنگجویان خود بودند.

۲-۵. رایزنی با خردمندان و بزرگان

رایزنی با خردمندان و بزرگان یک اصل اساسی در حماسه‌های بزرگ جهان به‌ویژه شاهنامه و ایلید و اودیسه است. در ایلید آمده است که آگاممنون گاه‌گاه برای رایزنی انجمنی از آخائیان تشکیل می‌دهد، از جمله پس از رؤیایی که زئوس در تشویق ادامه جنگ بر او عارض کرده است: «آگاممنون منادیان را که بانگ طنین‌انداز داشتند فرمان داد تا مردم دلاور آخائی را به انجمن بخوانند و منادیان بانگ برداشتند و مردم از هر

سوی گرد آمدند. رای زنی نستور پادشاه پیلوس فراهم آورد و چون آن‌ها را آگاممنون، نخست انجمنی از پیران در کنار کشتی گرد آورد با آن‌ها رای زد و گفت: «یاران گوش فرادهید. رؤیای ایزدی دیشب هنگامی که من در خواب بودم نزد من آمد. او به چهره و بالا و رفتار چون نستور ایزدی می‌نمود. بر فراز سر من ایستاد و گفت: "گرد آورد با آن‌ها رای زد" و گفت "چگونه تو خفته‌ای زاده آتره رام‌کننده دلاور اسبان سرکش! سالاری که به رأی و صلاح‌اندیشی او نیاز است و کار سپاه بدو محول است و این همه دل‌مشغولی دارد، نباید همه شب بخوابد... هنگام آن رسیده است که شهر پهناور تروا را بگشایی." جاودانان و ساکنان اولمپ دیگر در این باره رأی مخالف ندارند. همه به درخواست‌ها تن در داده‌اند و مردم تروا از این پس گرفتار رنج و بدبختی خواهند بود. زئوس چنین می‌خواهد. این سخن را درست به خاطر بسیار» (همان: ۷۹-۸۰).

در شاهنامه نیز رایزنی افراسیاب با برادرش، گرسیوز، و دیگر سران برای تصمیم‌گیری برای آشتی با سیاوش و رستم آمده است:

یکی انجمن ساخت با بخردان	بدیشان چنین گفت کز روزگار
بسا نامداران که بر دست من	بسا شارسستان گشت بیمارستان
بسا باغ کان رزمگاه من است	ز بیدادی شهریار جهان
نزاید بهنگام در دشت گور	هشویار و کارآزموده ردان
نبینم همی بهره جز کارزار	تبه شد به جنگ اندرین انجمن
بسی بوستان نیز شد خارستان	به هر سو نشان سپاه من است
همه نیکویی باشد اندر نهان	شود بچه باز را دیده کور
	(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۵۲)

در سرود یازدهم، ادیسه نیز به این امر پرداخته شده است زمانی که اولیس به سرزمین سیمریان می‌رسد با روان مردگان حرف می‌زند و دوزخ را برایش توصیف می‌کند. اولیس گفت: «مینوس پیر نامبردار زئوس را دیدم که عصایی زرین در دست

داشت، در میان مردگان دادورزی می کرد، از کسانی که نشسته یا ایستاده بودند در جایگاه هادس که درهای گشاده دارد رأی می خواست» (هومر، ۱۳۸۶: ۲۵۹).
و در جایی دیگر درباره رأی خواهی و رایزنی اولیس به فرزند آشیل، نئوپتولم، می گوید: «درباره پسر گرامیت نئوپتولم *Neoptoleme* همچنان که خواسته ای همه راستی را به تو می گویم. من خود با کشتی فرو رفته و بسیار استواری او را از سیروس آوردم تا به مردم آخابی که ساق پوش های خوب دارند ببیوندد. ناچار چون گرداگرد شهر تروا با هم رأی می زدیم وی همیشه نخستین کسی بود که سخن می گفت و هرگز رأی او ناپذیرفته نمی ماند. تنها نستور پیشگو و من بر او برتری داشتیم» (همان: ۲۵۷).

۶.۲. دل نبستن به دنیا

در میان احادیث و روایات تشبیه دنیا به چیزهای بی ارزش و حتی مذموم و تحقیرآمیز، انسان را به دل نبستن به آن توصیه می کنند مانند: «ذُنْیَاکُمْ هَذِهِ اَرْهَدُ عِنْدِی مِنْ عَطْفَةِ عَنَز: دنیای شما نزد من، از آب بینی بزرگاله ای بی ارزش تر است» (دشتی، ۱۳۸۵: ۳۰).

در شاهنامه به این مؤلفه تربیتی بسیار اهمیت داده شده است مانند:

فریدون هنگامی که کاخ ضحاک را می گشاید و دختران جمشید را آزاد می کند، آنان قدرت و هنرش را می ستایند و از او می پرسند آیا برای رسیدن به جاه و مقام، در پی شکست دادن ضحاک برآمده است:

چنین داد پاسخ فریدون که تخت نماند به کس جاودانه نه بخت

(همان، ج ۱: ۶۹)

و یا در پاسخ به ناخرسندی سلم و تور از شیوه تقسیم جهان، فریدون تصمیم خود را مدبرانه و نتیجه رایزنی با خردمندان، ستاره شناسان و موبدان می داند و سپس فرزندان خشمگین را نصیحت می کند که دست از آزمندی بردارند:

جهان چون شما دید و بیند بسی کزین هرچه دانید از کردگار

بجویید و آن توشه ره کنید
نخواهد شدن رام با هرکسی
بود رستگاری به روز شمار
بکوشید تا رنج کوتاه کنید
(همان، ج ۱: ۹۷)

و در داستان دیگر از شاهنامه، کیخسرو وقتی گنج خود را به گودرز می‌بخشد، به او وصیت می‌کند که با آن چند کار انجام دهد: ۱. آباد کردن کاروانسراها که وسیله سفر و تجارت است. ۲. آباد کردن قنوات و آبگیرها برای رونق کشاورزی، ۳. رسیدگی به امور زنانی که نان آور ندارند. ۴. رسیدگی به وضع افراد آبرومند که بدون درآمد زندگی می‌کنند و کارهای مناسب دیگری که در ابیات زیر آمده است:

نگه کن رباطی که ویران بود
یکی کان به نزدیک ایران بود
دگر آگیری که باشد خراب
از ایران و ز رنج افراسیاب
دگر کودکانی که بی‌مادرند
زنانی که بی‌شوی و بی‌چادرند
دگر آن کش آید به چیزی نیاز
ز هرکس همی دارد آن رنج، راز
بر ایشان در گنج بسته مدار
ببخش و بترس از بد روزگار
(همان، ج ۵: ۴۰۱)

درحالی که جهان را تحت تسلط خود درآورده و دشمنی برایش نمانده، درست در موقعیتی که باید بدون هیچ درد و رنجی مطابق میل دستور دهد، به این موضوع می‌نگرد که مبادا قدرت فراوان، او را چون جمشید، ضحاک، سلم و تور و افراسیاب از راه یزدان بیرون کند. پس از دنیای مادی دل‌کنده و به دنیای دل و درون پناه می‌برد و با درون خود چنین گفت و گو می‌کند:

چنین است رسم سرای سپنج
نمانی درو جاودانه، مرنج
(همان، ج ۵: ۱۳۱)

در ایللیاد نیز به نحوی به این مؤلفه تربیتی اشاره شده است: آگاممنون در مقابل هدف

خود تن به مادیات نمی‌دهد در مقابل پیشنهاد مادیات دو نفر از پهلوانانی که در دام ایشان بودند تسلیم نشد، بلکه حس انتقام در او قوی‌تر شد. پسران آنتیماک که با ترس و ضعف به دست و پای آگاممنون افتاده بودند و پیشنهاد مادیات می‌دادند، گفتند: «ای پسر آتره از ما چشم بپوش، پاداش شایان آزادی ما را بستان، در کاخ آنتیماک گران‌ترین کالاها چیزهای زیبایی ساخته از روی، از آهن و از زر نگاه داشته‌اند؛ وی تا بشنود که فرزندانش در سراپرده شما زنده‌اند آن‌ها را به تو باج خواهد داد.»

پاسخ آگاممنون: «اگر شما زاده آنتیماک هستید این سروری که پیش از این در انجمن تروا پیشنهاد کرد منلاس و اولیس فرزانه، فرستادگان ما را، در میان باروهای خود قربانی کنند تا جاودان ما را از بازگشت ایشان بی‌بهره بگذارد، در این دم سزای تبه‌کاری زشت پدرتان را می‌بینید» (هومر، ۱۳۸۹: ۳۵۰).

۷-۲. نرم‌خویی

نرم‌خویی به معنای ملامت، نرمی و مهربانی است (دهخدا، ۱۳۷۷). مهربانی و نرم‌خویی در شاهنامه به خوبی نمایان است. این ویژگی در منش بعضی از پادشاهان حفظ شده است و لزوم رعایت آن را به دیگر لشگریان یادآور می‌شوند؛ از جمله آنگاه که کیخسرو گودرز را راهی توران می‌کند، او را به نرم‌خویی توصیه می‌کند:

به گودرز فرمود پس شهریار	چو رفتی کمر بسته کارزار
نگر تا نیازی به بیداد دست	نگردانی ایوان آباد پست
کسی کو به جنگت نبندد میان	چنان ساز کش از تو ناید زیان
که نپسندد از ما بدی دادگر	سپنج است گیتی و ما بر گذر
چو لشکر سوی مرز توران بری	مکن تیز دل را به آتش سری
نگر تا نجوشی به کردار طوس	نبندی به هر کار بر پیل کوس

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۹۳)

در شاهنامه هیچگاه قصد کشورگشایی و تصرف سرزمین دیگران نیست. شاهنامه حماسه مردم ایران است. نرم‌خویی آنان حتی در برخورد با دشمنان به‌خوبی پدیدار است کیخسرو چون از ستمکاری لشکریانش به انیران آگاه می‌شود، سخت و جدی برخورد می‌کند و آن‌ها را به نرم‌خویی امر می‌کند و از ستم به آن‌ها منع می‌کند و هشدار به تنبیه می‌دهد:

از این پس گر آید ز جای خروش ز بیدادی و غارت و جنگ و جوش
 ستمکارگان را کنم به دو نیم کسی کو ندارد ز دادار بیم
 (همان، ج ۵: ۳۴۹)

در ایلیاد نیز نرم‌خویی مورد توجه شاعر بوده است: «ای آخیلوس، دل مهربان خویش را از سرکشی باز دار. شایسته تو نیست که نرم‌خویی خود را از دست بدهی و خردمند نباشی، حتی خدایان که در پارسایی و خردمندی در جایگاه بلند و توانایی بر ما برتری دارند دلجویی می‌کنند. چون مردم درباره‌ی ایشان کوتاهی و سرپیچی کرده باشند ولی از ایشان به فروتنی، درخواست کنند و عود بسوزانند و دعا کنند و نوش‌خواری و قربانی کنند...» (هومر، ۱۳۸۹: ۳۱۰).

در حماسه هومر، نرم‌خویی اولیس را این‌گونه توصیف می‌کند: وقتی که مردانی فریبکار می‌آمدند و خود را اولیس، همسر پنلوپ، معرفی می‌کردند، خوبان وفادار سرای اولیس می‌گوید: «او اینک دیرزمانی است که سگان تندرو و پرنندگان می‌بایست پوست وی را از استخوان کنده باشند و جان از آن‌ها به در رفته باشد و ... بدین‌گونه آنجا مرده است، آینده‌ای پر از غم برای همه‌ی دوستانش و به‌ویژه برای من فراهم کرده است؛ زیرا که دیگر هرگز چنان خداوندگاری بدان نرم‌خویی نخواهم یافت اما دریغ خوردن بر اولیس که ناپدید شده است دلم را به درد می‌آورد» (همان: ۳۱۰-۳۱۱).

این‌گونه اولیس را به ویژگی نرم‌خویی توصیف می‌کردند.

در سرود یازدهم، روح آگامنون به اولیس می‌گوید: «پس تو هم هرگز نرم دل مباش، حتی با زنت؛ هرگز اندیشه‌ای را که با خود کرده‌ای به او مسپار؛ برخی از آن‌ها را باز بگویی؛ برخی دیگر را از او پنهان کن. با همه این‌ها ای اولیس، اگر تو کشته شوی به دست زنت نخواهد بود. پنلپ فرزانه بیش از این‌ها خردمند است» (همان: ۲۵۴).

۸-۲ دوری از خشم و کینه

در شاهنامه به دوری از خشم بسیار سفارش شده است: ایرج بی‌گناه‌ترین پهلوان شاهنامه و اساساً خوش‌قلب‌ترین مردان عصر خویش است او با مهربانی و خوبی به جنگ خشونت می‌رود در نتیجه جان خود را بر سر همین پاک‌دلی می‌گذارد. ماجرای فرزندان فریدون، بر سر آزمندی و زیاده‌خواهی است به طوری که در مقابل اعتراض برادرانش عارفانه می‌گوید:

مگیرید خشم و مدارید کین	نه زیباست کین از خداوند دین
به گیتی مدارید چندان امید	نگر تا چه بد کرد با جمشید
به فرجام هم شد ز گیتی بدتر	نماند او همان تاج و تخت و کمر
مرا با شما هم به فرجام کار	بیاید چشیدن همان روزگار

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۹۹)

ایرج هم مانند سیاوش خوش‌بین و ساده‌دل و بیزار از آزار و آزمندی است و کردار و پنداری عارفانه دارد. تور و سلم او را می‌کشند و آنقدر فریدون آزرده می‌شود که چشمانش نابینا می‌شود و آرزوی کین‌خواهی در دلش شعله می‌کشد؛ زیرا خشم موجب تصمیم‌گیری‌های نابجا می‌شود. و در شاهنامه نیز این گونه نکوهیده شده است:

که تندی پشیمانی آردت بار	تو در بوستان تخم تندی مکار
که تندی نه کار سپهد بود	سپهد که تندی کند بد بود

(همان، ج ۴: ۶۷)

در حماسه هومر نیز به وفور از خشم خدایان پهلوانان... صحبت شده است؛ مثلاً در سرود اول/ایلیاد آمده است: «ای الهه شعر، خشم آخیلوس [پهلوان نامدار یونانی که پدرش pelee پادشاه قوم میرمیدون و مادرش تتیس پروردگار دریاهاست] فرزند پله را بسرای...» (هومر، ۱۳۸۹: ۴۳)؛ به این معنا که کتاب ایلیاد شعر خشم آشیل است. ولی در بخش هایی از این کتاب دستور به کنترل خشم داده شده است مثلاً بعد از آنکه آشیل تصمیم می گیرد از وطن خود دفاع کند آگامنون معشوقه اش را با هدایایی فراوان به او پس می دهد و اولیس از او می خواهد: «تو هم از سوی خویشتن خشم را از ته دل خویش بران و...» (همان: ۵۹۱). و در جایی دیگر شادی مردم را به سبب چیرگی آشیل بر خشم خود نشان می دهد: «مردم جنگجوی آخایی آشکارا شاد شدند که پسر ارجمند پله [آشیل] برخشم خود چیره شده است» (همان: ۵۸۸). فونیکس پیرمردی که آخیلوس را بزرگ کرده و همچون فرزند خود، او را دوست دارد از محاسن دعا جهت برگرداندن خشم خدایان برای او سخن می گوید: «... چون مردم درباره ایشان [خدایان] کوتاهی و سرپیچی کرده باشند ولی از ایشان به فروتنی درخواست کنند و عود بسوزانند و دعا کنند... خشم ایشان [خدایان] را از خود بازمی گردانند. دعا پسندیده زئوس بزرگ است...» (همان: ۳۰۷). بنابراین در ایلیاد نیز دوری از خشم و کنترل آن مشهود است.

۳. جمع بندی و نتیجه گیری

شباهت ها و تفاوت ها

۱. در هر دو حماسه، وفاداری و وفای به عهد و پیمان دیده می شود، اما در حماسه فردوسی سیاوش به سبب اطاعت از امر پدر به جای پیمان شکنی به سپاه دشمن پناهنده می شود، در حالی که در حماسه هومر بیش از نیمی از وقایع آن به دلیل بی وفایی یک زن

است که از یک طرف با پیمان شکنی با منلاس و از طرف دیگر نیز با پیمان شکنی پاریس در زمان نبرد وی با منلاس و ادامه دادن به جنگ دو کشور، کفه سنگین ترازوی بی وفایی را به خود اختصاص داده و حماسه یونان از لحاظ این مؤلفه تربیتی ضعیف تر از حماسه ایرانی است.

۲. دادگری و عدالت در هر دو حماسه وجود دارد و هر دو شاعر دادگری را عامل کامیابی و تحسین خلق و رضایت آنها می دانند. در اثر هومر گاهی به دادگر بودن شاهزاده ها اذعان می کند اما در شاهنامه بارها به این اصل، به خصوص در امور کشورداری پرداخته شده است.

۳. نرم خوایی در هر دو حماسه مورد توجه دو شاعر بوده است، اما در حماسه هومر گاهی نرم خوایی را آگامنون نفی کرده و موارد کمی به این ویژگی اشاره شده است، در حالی که در شاهنامه بیشتر توصیه شده است.

۴. از آنجا که نیکنامی خصیصه آثار حماسی جهان است در هر دو حماسه نیکنامی بسیار مورد توجه بوده است و پهلوانان بزرگ دو حماسه، عمر کوتاه همراه با نیکنامی را بر عمر دراز بدون افتخار ترجیح می دادند.

۵. در هر دو حماسه شاعران به دوری از خشم و کینه به طور ویژه تأکید داشته اند. در شاهنامه هم در لابه لای داستان و هم به طور مستقیم و روشن به این مؤلفه تربیتی توصیه کرده است، در حالی که در حماسه هومر لازم است این پیام را برداشت کرد.

۶. در هر دو حماسه به شادی و سرزندگی توجه شده است و هنگام نقل داستان های حماسی، توصیف وجد و شادی بین سپاهیان بخش وسیعی از دو اثر را پوشش می دهد و با خواندن این حماسه ها شادی درونی ای به انسان انتقال می یابد؛ البته در شاهنامه بسیار محسوس تر است. در / یلیاد: «فرمان ده که مردم آخایی گندم بخورند و باده بیاشامند» و «سرکرده ما بزمی در سراپرده خود برای تو خواهد آراست» (هومر،

۱۳۸۹: ۵۹۱). و در شاهنامه آمده است:

بفرمود خسرو به سالار بار	که خوان از خورشگر کند خواستار
می آورد و رامشگران را بخواند	وز آواز بلبل همی خیره ماند
غریونده نای و خروشنده چنگ	به دست اندرون دسته بوی و رنگ
همه تازه روی و همه شاددل	ز درد و غمان گشته آزاددل

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۲۴)

۷. در هر دو حماسه، دل بستگی به دنیا مورد نکوهش قرار گرفته است، اما در شاهنامه به مراتب بسیار بیشتر و مفصل تر به آن پرداخته شده است.

چنین است رسم سرای سپنج نمائی در او جاودانه، مرنج
(همان، ج ۵: ۱۳۱)

در اثر هومر، مادیات بسیار حائز اهمیت هستند و موارد معدودی وجود دارد که پهلوانی در برهه خاصی تسلیم مادیات نشود، مانند آگامنون که تسلیم پیشنهاد مادیات پسران آنتیماک نشد.

۸. در هر دو حماسه، رایزنی با بزرگان و مهتران و خردمندان مورد توجه بوده است. در هر دو اثر اهمیت رایزنی در یافتن راه درست و روشن است.

گرچه فردوسی و هومر ۱۸۰۰ سال از هم فاصله دارند، فاصله مکانی و زمانی بین زندگی این دو شاعر مشترکاتی بین عقاید فرهنگی آنان که برگرفته از پیروی انسانها از سرشت مشترک است وجود دارد. تربیت از نظر فردوسی و هومر شباهتهایی به یکدیگر دارد؛ گرچه در شاهنامه فردوسی بسیار واضح و روشن ایده‌های تربیتی خود را هم به‌طور مستقیم و هم در قالب درون‌مایه داستانها شرح داده شده است؛ به‌طوری که اگر اشعار حماسی و شرح ماجراها و جنگها را حذف کنیم، یک کتاب پندآموز و تعلیمی باقی خواهد ماند ولی در حماسه هومر این ایده‌های تربیتی خیلی روشن نیستند

و خواننده با ذکاوت و دقت زیاد ایده‌ای تربیتی را برداشت می‌کند و از نظر کمیت آنقدر کم هستند که گاهی لازم است از یک مؤلفه تربیتی چندین بار استفاده شود؛ فردوسی و هومر این ایده‌های تربیتی را به‌عنوان بنیاد تربیت پارسی و یونانی نام برده‌اند. برای تأمین سعادت نوع بشر چه در گذشته و چه امروز بسیار کارساز و راهگشا هستند. در مجموع هر دو اثر تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در زمینه تربیت دارند که می‌توان در پژوهشی گسترده‌تر به این موضوع پرداخت.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. افراسیاب پور، علی اکبر (۱۳۹۰)، «تعلیم دوستی در شاهنامه»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال سوم، شماره ۱۲، ۱۸۱-۲۰۴.
۳. پشت‌دار، علی محمد و غلامپور، سکینه (۱۳۹۴)، «بررسی تطبیقی کارکردهای پیشگویی در حماسه‌های بزرگ جهان (شاهنامه و ایلید و ادیسه)»، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره یازدهم، شماره ۴۱، ۲۵۱-۲۸۱.
۴. جهانتیغ، مریم (۱۳۹۰)، «ادبیات تعلیمی و تربیتی در شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال سوم، شماره ۱۱، ۴۱-۵۸.
۵. خزائل، حسین (۱۳۸۶)، فرهنگ ادبیات جهان، چ ۲، تهران: نشر کلبه.
۶. داوری، پریسا (۱۳۹۳)، «ارزش‌های تعلیمی امثال شاهنامه»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال ششم، شماره ۲۱، ۱۵۷-۱۹۳.
۷. دشتی، محمد (۱۳۸۵)، نهج البلاغه، چ ۱، تهران: نشر رامین.
۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، مؤسسه

- انتشارات تهران (لوح فشرده).
۹. سرامی، قدمعلی (۱۳۷۳)، از رنگ گل تا رنج خار، تهران: علمی فرهنگی.
۱۰. شریعتمداری، علی (۱۳۸۵)، اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۱. شمیسا، سیروس (۱۳۹۶)، شاهنامه‌ها، چ ۲، تهران: هرمس.
۱۲. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات در ایران، خلاصه جلد ۱ و ۲، چ ۱۱، تهران: انتشارات ققنوس.
۱۳. طغیانی، اسحاق، هاشمی، سیدمرتضی و مختاری، خدایار (۱۳۹۳)، «نشانه‌شناسی تعلیم و تربیت در داستان زال و رودابه»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال ششم، شماره ۲، ۳۳-۶۴.
۱۴. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۹۱)، اخلاق ناصری، تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چ ۷، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۱۵. غنیمی هلال، محمد (۱۳۷۳)، ادبیات تطبیقی، ترجمه آیت‌الله‌زاده شیرازی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵)، شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، به‌کوشش سعید حمیدیان، تهران: انتشارات قطره.
۱۷. فلاح، مرتضی (۱۳۸۹)، «مبانی آموزش و پرورش در شاهنامه»، نشریه ادب و زبان فارسی، شماره ۲۸، ۱-۲۵.
۱۸. مسکوب، شاهرخ (۱۳۵۱)، سوگ سیاوش، چ ۲، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۹. _____ (۱۳۷۹)، روزها در راه، ج ۱، پاریس: انتشارات خاوران.
۲۰. معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی (اعلام)، چ ۸، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۱. ممتحن، مهدی و مظفری، روح‌الله (۱۳۸۸)، «نگاهی تطبیقی به شاهنامه فردوسی و

- ایلیاد و ادیسه هومر»، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره سوم، شماره ۹، ۱۴۱-۱۶۱.
۲۲. منتصف مجابی، حسن (۱۳۸۳)، تأثیر قرآن و احادیث در شاهنامه فردوسی، کرمانشاه: دانشگاه رازی کرمانشاه.
۲۳. هومر، اومیروس (۱۳۸۶)، اودیسه، ترجمه سعید نفیسی، چ ۱۷، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۲۴. _____ (۱۳۸۹)، ایلیاد، ترجمه سعید نفیسی، چ ۱۹، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۲۵. یلمه‌ها، احمدرضا (۱۳۹۰)، «بررسی تطبیقی اشعار تعلیمی فردوسی و حافظ»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، دوره سوم، شماره ۱۱، ۱۷۵-۱۵۳.
۲۶. یوست، فرانسوا (۱۳۸۸)، «فلسفه و نظریه جدید در ادبیات»، ادبیات تطبیقی، ترجمه علیرضا انوشیروانی، سال دوم، شماره ۸، ۵۶-۳۷.
27. Remak, Henry (1961), "Comparative Literature: Its definition and Function". comparative literature: Method and perspective. Edited by Newton B. Stalknecht and Horst Fernz. U.S.A: Arcturus books, 3-37.

Archive of SID